

بیست و ششم آوریل سال ۱۹۳۲ میلادی در قصبه «حصار» به دنیا آمدم. نام کامل آن «حصار فیروزه» است. فیروز شاه تغلق این شهرک را بنا کرد. ابتدا این قصبه از توابع استان پنجاب بود. اما بعد از تقسیم هند و پاکستان، در حال حاضر یکی از شهرهای مهم ایالت «هریانه» در هند می‌باشد. من تا سال ۱۹۴۷ میلادی در حصار بودم و در همان جا در مقطع سیکل به عنوان شاگرد ممتاز فارغ التحصیل شدم. در طول دوره تحصیلاتم دو شخصیت بیشترین تأثیر

○ از اینکه در خدمت شما هستیم بسیار خوشحالیم. شما یکی از منادیان اتحاد بین المسلمین هستید. خواهش می‌کنیم مختصری از زندگی خودتان و مؤسسه تنظیم اسلامی و سازمان خدام القرآن را بفرمایید.
□ من هم از شما تشکر می‌کنم. امیدوارم صحبت‌های من موجب خیر و برکت و دوستی در میان همه مسلمانان به ویژه برادران ایرانی شود و انشاء الله... موجباتی فراهم آید تا آفت تفرقه از میان امت اسلام رفع گردد. و اما در مورد شرح زندگی و فعالیت‌هایم. من در

اسلام مقصد و مقصود بشریت است



اعضای شاخه دانشجویی جماعت تحت عنوان «اسلامی جمعیت طلباء» بودم و در آن زمان مسئولیت کل شاخه دانشجویی جماعت اسلامی را در سراسر پاکستان به عهده داشتم. در طول آن روزها حس می‌کردم جماعت اسلامی از اصل هدف خود منحرف شده است و به جای اینکه در پی تحقق اهداف خود یعنی اسلام کار کند وارد بازی‌های سیاسی شده و در انتخابات سیاسی شرکت می‌جویند.

در آن زمان احساس بنده این بود که این حرکت و روند جماعت اشتباه است زیرا آنها نمی‌بایستی هدف خود را قربانی خواسته‌های سیاسی می‌کردند. در سال ۱۹۵۴ مدرک دکترای خود را در رشته پزشکی اخذ نمودم و به همراه خانواده خود در شهر ساهیوال سکونت گزیدم. وقتی مجدداً در آن شهر فعالیت‌های خود را برای جماعت اسلامی آغاز نمودم این یقین در من راسخ شد که اعضای جماعت بیشتر به فکر سیاست‌بازی هستند تا خدمت به دین و اسلام و سطح فعالیت‌های مذهبی بسیار نازل گردیده است. بنابراین کوشیدم تا نقطه نظرات خودم را بیان کنم و روند جاری جماعت را تغییر دهم. اما مولانا مودودی به این روش امیدوار بود و فکر می‌کرد با همین طریق می‌توانیم برای اسلام مشمر ثمر باشیم، که در اینجامن با ایشان اختلاف نظر داشتم و به خاطر همین اختلاف در سال ۱۹۵۷ با تعدادی از همفکرانم از جماعت اسلامی جدا شدیم. اگر چه من در آن موقع تنها ۲۵ سال داشتم، اما بسیاری از اکابر و بزرگان جماعت اسلامی با

را بر من داشتند. آن دو تن یکی شاعر ملی ما علامه محمد اقبال بود و دیگری مولانا مودودی. اندیشه‌های مترقی همین فاضلان محترم بود که انگیزه مهمی شدند تا من به عنوان عضو جوان و کوچکی در حزب مسلم لیگ شروع به فعالیت نمایم. بعد از دوره دبیرستان، از آنجا که در آن زمان هیچ دانشکده‌ای در ناحیه حصار وجود نداشت، من به بخش «جنرل سیکرٹری» آمدم و در مقطع پیش دانشگاهی شروع به تحصیل نمودم. در طول تحصیلاتم زبان و ادبیات عرب را به دلیل علاقه زیادی که داشتم انتخاب کردم و آن را فراگرفتم و به همین علت با قرآن کریم به خوبی آشنا شدم.

سال ۱۹۴۷ پاکستان از بدنه هند جدا شد و خانواده ما با عبور از یک دریای خونین به کشور پاکستان وارد شد. ما بعد از تحمل سختی‌ها و مصائب فراوان به پاکستان سرزمین رویایی خود رسیدیم، با این امید که با هجرت به این کشور جدید بتوانیم طبق عقاید و احکام اسلامی زندگی خود را ادامه دهیم. سپس من به عضویت در «جماعت اسلامی» درآمد. علت عضویت من در جماعت اسلامی این بود که مولانا اعلام کرده بود که احکام و قوانین اسلامی باید در پاکستان جاری و رایج گردد و من که همیشه در پی این هدف بودم در فعالیت‌های جماعت اسلامی شرکت نمودم. بعدها جماعت، شاخه دانشجویان خود را تأسیس نمود که من هم عضو آن شدم و در طول هفت سال تحصیلات خود در کالج پزشکی کینگ ادوارد لاهور یکی از فعال‌ترین

بعد ما آکادمی قرآن را توسعه دادیم با این هدف که افکار، حکمت، علوم و معارف قرآن را بین مردم توسعه بخشیم. مجدداً ما دانشکده قرآن را تأسیس کردیم که در آن حفظ و قرائت قرآن تدریس می‌شد و شکر خدا که در حال حاضر در میان مردم بسیار محبوب و معروف شده و مردم خواهان آن هستند که به طور گسترده با ما همکاری کنند، ولی ما فاقد وسایل و امکانات کافی هستیم و متأسفانه نمی‌توانیم از همکاری این عزیزان استفاده کامل کنیم. هدف اصلی ما این است که مردم نه تنها قرآن را بخوانند بلکه طبق دستورات الهی عمل نیز بکنند و این امر در میان همه ملت اسلام توسعه یابد. بنابراین فکر کردیم برای این مقصود باید یک سازمان دینی مستقل تشکیل شود. یک حزب منظم فدائیان، البته این نام عنوان یک سازمان ایرانی است که در ایران فعالیت می‌کرد و قصد داشتیم از عنوان این گروه استفاده کنیم. در سال ۱۹۷۵ میلادی حزب «تنظیم اسلامی» بنیاد گذاشته شد. نحوه عضویت در این حزب این بود که کسانی که می‌خواهند در این حزب فعالیت نمایند باید ابتدا با «خدا» بیعت کنند و بگویند که پروردگارا سوگند می‌خورم هر عملی که تو فرمان دهی را انجام دهم و از هر چه نمی‌پسندی دوری گزینم و برای تو و اسلام حاضرم با جان و مال خود جهاد کنم. سپس یک بیعت دیگری با من کنند به این معنا که من در این اقدام، همیار و همکار شما هستم و هر کاری که بر اساس شریعت اسلام به او واگذار شود انجام دهد.

بحمد... تابحال حزب اسلامی از استقبال وسیع مردم برخوردار بوده اما گسترش آن محدود است. اکنون این حزب در آمریکا تحت عنوان TNA فعالیت می‌کند و در انگلستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی هم دوستانی داریم که از امکانات تبلیغاتی ما استفاده می‌برند. سپس تحت یک برنامه اصلاحی دیگر نظام خلافت را پایه‌ریزی کردیم. ما برای اینکه مردم درک بهتری از این برنامه داشته باشند اصطلاح «اقامت دین» را تحت نام نظام خلافت به کار بردیم. زیرا طبق گفته رسول اکرم (ص) «قبل از روز محشر، نظام منهاج علی النبوه در دنیا رایج خواهد گردید».

○ لطفاً بفرمایید طریقه و نحوه آموزش و حفظ قرآن در این سازمان به چه شکل است؟

□ طریقه و نحوه آموزش و حفظ قرآن کریم به کودکان، سنتی است که در هند و پاکستان به همین شکل رایج مرسوم است. به این معنی که وقتی کودک ده یا یازده ساله می‌شود و در امتحانات دبستان موفق می‌گردد، وارد این

من هم نظر و همراه شدند مثل مولانا حسن اصلاحی، مولانا ابوالوفاق اسد، مولانا محمد علی اشرف و تعدادی دیگر. بعد از آن بسیار کوشیدیم تا به همراه این بزرگواران سازمان دیگری را تأسیس نماییم اما موفق نشدیم. در طول همین مدت موفق شدم تا در رشته اسلامیات (اسلام شناسی) از دانشگاه پنجاب فوق لیسانس بگیرم.

در سال ۱۹۶۵ تصمیم گرفتم که اگر این‌ها نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند کاری کنند من باید گامی فراتر بگذارم و خود یک کار دینی را عملی سازم. این بود که با همین عزم و تصمیم مجدداً به لاهور بازگشتم. من با این اندیشه به لاهور آمدم و با این یقین که ما مسلمانان مصداق این آیه قرآن کریم شده‌ایم که خداوند می‌فرماید: «قالت العرب آمننا، قل لم تومنوا ولكن قولوا سلمنا» یعنی «ای پیامبر، مردان عرب می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم. تو به آنها بگو شما ایمان نیاورده‌اید بلکه زیاناً گفته‌اید مسلمان گشته‌ایم.» من احساس می‌کردم ما مسلمانان همچون آن اعراب تنها به ظاهر مسلمان شده‌ایم ولی قلباً ایمان نداریم، بخصوص افراد تحصیل‌کرده ما بسیار بدتر از بی‌سوادان هستند. تحصیلات غربی باعث گردیده تا ما از مذهب و معنویات دور بمانیم. این شد که من به این اندیشه افتادم تا برای اینکه یک روح تازه به بدنه جامعه مسلمانان به ویژه افراد تحصیل‌کرده دمیده شود، یک سری محافل آموزش قرآن (قرآن ستادی سرکلز) را در لاهور تأسیس نمایم. هدف ما این بود که مردم به این مراکز و محافل بیایند و پیرامون مسائلی چون فلسفه اسلامی و احکام اسلامی آموزش ببینند و آگاهی یابند.

من تا هفت سال به تنهایی این کار را ادامه دادم و در طول همین مدت موفق شدم تا تعدادی از افراد همفکر و هم عقیده خود را پیدا کنم و با کمک همین مردان حق توانستیم در سال ۱۹۷۲، سازمانی به نام «انجمن مرکزی خدام القرآن» را بنیاد کنیم. هدف ما این بود که از همین مجرا بتوانیم پیام و حکمت قرآن را به جوانان بیاموزیم و از نیروی فعال آن‌ها جهت انتشار و تبلیغ اسلام کمک بگیریم. سپس شعبه‌های مختلف انجمن خدام القرآن را در سند، کراچی، ملتان، فیصل آباد، راولپنڈی، اسلام‌آباد و پیشاور تأسیس نمودیم و اکنون نیز یک شعبه در تورنتوی کانادا و یکی دیگر در شیکاگو دایر می‌باشد.



اکنون درکنار این اندیشه‌های روشن اسلامی لازم و ضروری است که ایمانی راستین و کامل نیز همراه با تفکر سیال اسلامی قرار گیرد، زیرا تنها روشنفکری و اندیشه مترقی اسلامی به طور مجرد نمی‌تواند کافی باشد. به نظر من در این زمینه باید در دو جهت حرکت نمود یکی در «سطح» وافق و یکی در «عمق». یعنی تفکر و اندیشه باید در سطح گسترش یابد و در عمق این یقین و ایمان است که باید به کار گرفته شود و برای اینکه ایمان به درجه حق یقین برسد جز با تعلیمات قرآنی میسر نمی‌گردد. به قول علامه اقبال که می‌گوید «باید در عمق دریای قرآن غوطه‌ور گردید» من هم در صدد هستم تا تمام اقدامات و فعالیت‌های خود را حول محور قرآن قرار دهم. تا افکار ما قرآنی شود و نحوه تفکر ما قرآنی گردد و علوم ما نیز قرآنی شود. به همین دلیل ضرورت دارد که ما تمام جزئیات را از متن قرآن بیرون بیاوریم و همان طور که در زمینه نظام سیاسی، اصول خود را از قرآن و اسلام اتخاذ می‌کنیم باید در مسائل و روش‌های اقتصادی نیز با توجه به اصول قرآنی قوانین خود را بدون نماییم و تکلیف مسائلی چون فتودالیسم و زمین خواری را رفع نماییم. مکاتب فکری

تشکیلات می‌شود و تا وقتی که ۴ یا ۵ ساله است نمی‌تواند وارد این مجموعه شود. اما از زمانی که وارد می‌گردد باید همه وقت در حال یادگیری و حفظ قرآن باشد. گاهی بدین صورت است که کودکان در طول ده یا یازده ماه قرآن را می‌توانند حفظ کنند اما بعضی مواقع این مدت به یک سال و نیم هم می‌رسد. البته اگر مشاهده شود که شوق کافی ندارد اجازه می‌دهیم به خانه برگردد.

○ نظر شما راجع به احیای تفکر دینی چیست؟

□ شما سؤال بسیار مهمی را مطرح کردید. من فکر می‌کنم که بحمدالله... کار تفکر دینی و اندیشه اسلامی کامل شده و آخرین شخصیت‌هایی که در این مورد نقش مهم و اساسی را ایفا کرده‌اند علامه محمد اقبال، دکتر شریعتی و این روزها آیت الله خامنه‌ای هستند. من این احیا و تحول را به جای «تفکر اسلامی»، «انقلاب فکری اسلام» در سطح بسیار متعالی و درک کامل از زمانی که در آن زندگی می‌کنیم، می‌نامم. در پاکستان فکر می‌کنم در زمینه علم و اندیشه، علامه محمد اقبال مهم‌ترین کار را کرد و بعد از او دکتر رفیع الدین می‌باشد که این مطلب را در شکل و قالب اندیشه فلسفی مطرح می‌نماید.

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هیچ ارتباط و وابستگی نباید با امور مذهبی داشته باشد و این دقیقاً همان حکومت غیر دینی یا سکولاریسم (Secularism) می‌باشد. اگر چه نظر من این است که ما باید از یک جهاتی یک جامعه و حکومتی «نیمه سکولار» را ایجاد نمایم و چیزی را که من آن را هسته مرکزی می‌نامم به این معنی است که در یک کشور اسلامی، قانون بر اساس آن فقه مذهبی اسلامی که دارای اکثریت است به عنوان قانون عمومی تدوین و اجرا گردد و افرادی که بر فقه‌های دیگر عقیده دارند مثل حنفی، شافعی، جعفری، حنبلی و حتی کسانی که عقاید شخصی خود را دارند آزادند و حکومت نباید در امور مذهبی و اعتقادی آن‌ها دخالت کند. اما آن‌ها باید از قانون عمومی که بر اساس فقه اکثریت تدوین شده تبعیت نمایند. من این را جامعه و حکومت «نیمه سکولار» می‌گویم و خوشحالم از اینکه حکومت ایران همین فرمول را اختیار کرده است.

در حال حاضر تنها دو کشور هستند که می‌توان ادعا کرد دارای حکومت اسلامی هستند. یکی عربستان سعودی است که قانون شریعت در آنجا کاملاً اجرا می‌گردد، اگر چه نظام آنجا یک نظام سختگیر و استبدادی است و دومین کشور، ایران است. اما در ایران، نهضت انقلاب اسلامی به دنبال یک نهضت و جنبش مردمی به روی کار آمد و این است که حکومت براساس اصول صحیح اسلامی عمل می‌کند. پس می‌توان گفت ایران تنها کشوری است که دقیقاً طبق همان فرمول کار می‌کند و طبیعی است که همه مردم باید طبق قانونی که بر اساس فقه جعفریه مدون شده عمل کنند و کسانی که سنی هستند و حتی شیعیان که اثنی عشری نبوده و زیدی یا اسماعیلی هستند باید این فرمول را اطاعت کنند. در حقیقت بعد از عمل به این فرمول است که ما قادر خواهیم بود بین مسلمانان دنیا وحدت ایجاد نمایم.

در پاکستان، متأسفانه ما در این مورد فقط حرف می‌زنیم و پند و اندرز می‌دهیم اما در مرحله عمل ناتوان و ضعیف می‌باشیم. در اینجا آمده‌اند و یک شورا به نام «شورای همبستگی ملی» تشکیل داده‌اند، اما هیچ‌گاه نتوانسته‌اند نتیجه مثبتی از آن بگیرند و در اینجا همچنان مسلمانان تحت نام شیعه و سنی یکدیگر را می‌کشند. پس تا وقتی ما این اختلافات را کنار نگذاریم نمی‌توانیم به یک وحدت عملی دست پیدا کنیم.

مثلاً هنگامی که جنبش پاکستان آغاز شد در آن وقت همه مسلمانان چه شیعه، چه سنی، چه دیوبندی یا

شیعه و سنی باید پیرامون تشکیل یک نظام مشترک اسلامی و ایجاد یک عدالت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی - اسلامی با یکدیگر تبادل نظر کنند و ابعاد مختلف آن را تعیین نمایند. در این زمینه، می‌توان افکار و عقاید اقبال را در «حد عالی» این مرحله تصور کرد. متأسفانه در کشور ما، به ویژه در محافل مذهبی آنچه که رسم گردیده و از نظر فقهی مدون شده بسیار محدود و ناقص می‌باشد.

○ ما مسلمانان به عنوان یک جامعه اسلامی به چه چیزهایی احتیاج داریم؟

□ ما امت اسلام در سراسر جهان نیازمند به یکپارچگی و وحدت هستیم. همان‌طور که انسان بدون آفتاب قادر به ادامه زندگی نیست، ما مسلمانان نیز نمی‌توانیم بدون داشتن وحدت، وجود خود را در دنیا به اثبات برسانیم. اکنون تضاد و تفرقه بین شیعه و سنی همچون موربانه اساس و پایه‌های بدنه اسلام را از درون متلاشی کرده است. ۱۴۰۰ سال است که اسلام به وجود آمده و مشکل شیعه و سنی هزار و سیصد و اندی است که بلای جان مسلمین گردیده است. یاد می‌آید که در دوره رژیم ضیاء الحق در یک همایش علمای دینی در سال ۱۹۸۰ پیرامون وحدت مسلمانان سخنرانی کردم و در ۲۰ اگوست ۱۹۸۰، تصویری کلی از وحدت بین مذاهب اسلامی ارائه نمودم. اما این روزها یک مسئله در پاکستان بسیار رایج و همه گیر شده است و عده‌ای می‌گویند که باید ما دارای یک «کشور غیر مذهبی» یا سکولاریسم باشیم. یعنی هر چه مردم فکر و اراده کنند همان چیز در کشور رایج گردد یعنی «قانون مردم» و شریعت در چنین جایی هیچ مقام و ارزشی ندارد. این بدان معناست که اگر اکثریت مردم کشور هر چه را تصمیم بگیرند همان را به عنوان قانون حاکم سازند. یعنی اگر شراب جایز شمرده شود یا ناجایز، این نه به دلیل حکم دین باشد بلکه به این دلیل که مردم هر چه که بخواهند همان می‌شود. و همین طور در مورد مذاهب و آزادی مذهب، یعنی هر کس طبق عقیده خود و مذهب و دین خود آزاد است هر آنچه که می‌خواهد بکند، منعی وجود ندارد و همه مذاهب چون سیک، مسلمان، هندو، پارسی، یهودی مسیحی و ... همه در برابر قانون یکسان و برابرند. یعنی اینکه هسته مرکزی مسائلی نظیر امور

بریلوی همه با هم متحد شدند، آن وقت ما توانستیم پاکستان را تشکیل دهیم. با وجود آنکه هندوها نیرومندتر، ثروت مندتر و باسوادتر بودند و تعداد آن‌ها از ما بسیار بیشتر بود و از طرف دیگر حکومت در انگلستان در دست «حزب کارگر» بود که دقیقاً علیه مسلم لیک و قائداعظم بود و «مونت بتین» نماینده حکومت بریتانیا در شبه قاره از دوستان نزدیک گاندی بود و در حقیقت همه نیروها و امکانات به نفع هندوها بود. تنها این اتحاد و یکپارچگی مسلمانان بود که توانست ما را در دست یابی به مقصود خود موفق سازد.

برای اتحاد بین مسلمانان دو شرط لازم است، یکی آگاهی با مسائل دینی و دیگری روشن بودن قوانین و حاکمیت بر اساس اکثریت فقهی. (البته ما در مورد سنن «سلمان رشدی» هیچ موفقیتی به دست نیاوردیم. من فکر می‌کنم ما در این مورد بسیار بد عمل کردیم و به اسلام ضربه وارد شد و برای سلمان رشدی فواید بسیاری را به همراه آورد. ندانم کاری‌های ما موجب شد تا میلیون‌ها نسخه از کتاب‌های او در سراسر اروپا به فروش برسد و دیوانه‌ای که اصلاً نمی‌بایستی به او اهمیت دهیم، امروزه به عنوان یک فرد متفکر و روشنفکر مشهور شده است. بگذریم، آنچه که شده بیشتر منفی بوده تا مثبت.)

بنابراین ما باید دو مسئله را کاملاً مشخص کرده و در نظر داشته باشیم. یک اینکه ما الگویی متعالی را برای خود انتخاب نموده و آن را نصب العین خود قرار دهیم و دوم اینکه بر همان روش و فرمولی که قبلاً عرض کردم عمل نماییم. در کشور پاکستان برادران شیعه ما هم دارای اشتباهات تاکتیکی شده‌اند. آن‌ها با نظر به اینکه در اقلیت هستند اما نام جنبش خود را «تحریک نفاذ فقه جعفریه» گذاشته‌اند. این بدان معناست که آنها در صدد اعمال و گسترش فقه خود در جامعه هستند. در صورتی که به نظر من کلمه «نفاذ» باید حذف شود. خوشبختانه آنها این مسئله را پذیرفته و نام جنبش خود را به «تحریک جعفریه» محدود نموده‌اند. بنابراین تا زمانی که ما بر آن فرمول عمل نمی‌کنیم، دشمنان اسلام نهایت سوء استفاده را می‌برند.

مشاهده می‌کنیم که چگونه «نظم نوین جهانی» در سراسر دنیا اعمال شده است. قانونی که صهیونیست‌ها

بنیان آن هستند و کاملاً نژادپرستانه می‌باشد، اما چون قدرت کامل دارند نظر خود را اعمال می‌نمایند. حتی ملت آمریکا نیز در این مورد مظلوم واقع شده‌اند تا حدی که یک جنبش مردمی در بخش ایالت‌های جنوبی آمریکا تحت عنوان «میلیشیا مسیحیان سفید» تشکیل شد که خواهان آزادی از سلطه غیرمنطقی ایالت‌های غربی و یهودی‌ها شدند و عملیات خشونت آمیزی نیز انجام دادند.

در حال حاضر تمام حکومت آمریکا تحت سلطه یهودیان می‌باشد. آن‌ها تمام دنیای عرب را فتح کرده‌اند و ببینید با «سودان» چه کرده‌اند؛ به شکلی که در سطح جهان هیچ اعتباری ندارد و تمام این‌ها تحت فشار و اعمال نظم نوین جهانی می‌باشد. اکنون تمام جهان اسلام تحت نفوذ و سلطه آن‌هاست و تنها ایران، پاکستان و افغانستان که از دنیای عرب جدا هستند در برابر این تهاجم مقاومت می‌نمایند. آن‌ها در تمام کشورهای اطراف این سه کشور نفوذ دارند و ما تنها برای دفاع از خود اسلام، یک راه پیش رو داریم و آن اتحاد است. اگر این سه کشور با هم متحد شوند آن گاه می‌توانیم به شایستگی در برابر نظم نوین جهانی مقاومت نماییم. حال بیاییم و موقعیت این سه کشور را بررسی و مطالعه کنیم. در پاکستان مشکل شیعه و سنی به شکل حادی وجود دارد. در ایران یک حکومت مذهبی حاکم است و در پاکستان یک رژیم غیرمذهبی. حال چگونه این‌ها می‌توانند با هم متحد شوند؟

از طرف دیگر در افغانستان چهار یا پنج جناح قدرت وجود دارند. طالبان حنفی مذهب هستند و مخالف رژیم ایران هستند. از یک سو روابط ایران و روسیه گسترش یافته. به ویژه در زمینه امور دفاعی که من فکر می‌کنم کار بسیار خوبی است و پاکستان نیز باید روابط خود با روسیه را تقویت کند. اما آنچه که باید بین این سه کشور به عنوان یک اصل واحد در نظر گرفته شود اسلام است. اگر ضدیت علیه ایران پایان باید و اختلافات بین شیعه و سنی حل شود، آن وقت می‌توانیم در برابر دشمن مقاومت کنیم و از سوء استفاده آن‌ها جلوگیری نماییم. در مورد کشتارهای فرقه‌ای در پاکستان به نظر من یسار گروه RAA (پلیس مخفی هند) دست دارد یا مأموران اسرائیلی «موساد» که در پوشش لشکر جنگجوی یا سپاه محمد این

عملیات را انجام می‌دهند. به هر حال ضرورتی که شدیداً حس می‌شود و باید ایجاد گردد اتحاد میان مسلمانان می‌باشد و دیگری، آگاهی و اطلاعات کافی است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها، درک صحیح از شرایط بین‌المللی و جهانی می‌باشد، تا وقتی ما از درک این شرایط عاجز باشیم دشمنان اسلام می‌توانند به آسانی کشورهای اسلامی را مورد هجوم قرار داده و هویت و موجودیت آن‌ها را در معرض خطر قرار دهند و رفته رفته آن‌ها را از نقشه جهانی حذف نمایند. در مورد پاکستان همان طور که عرض کردم باید طبق همان فرمول ذکر شده عمل نماییم و این کشور را همچون یک ایالت اسلامی به وجود بیاوریم. بنابراین تا وقتی ما این شرایط را که گفتم ایجاد نکنیم و عملی نسازیم، هر چه بنویسیم و سخنرانی کنیم و تبلیغ نماییم موفق نخواهیم شد و اتحاد بین مسلمین را نمی‌توانیم برقرار کنیم و در مجموع به هدف خود دست نخواهیم یافت.

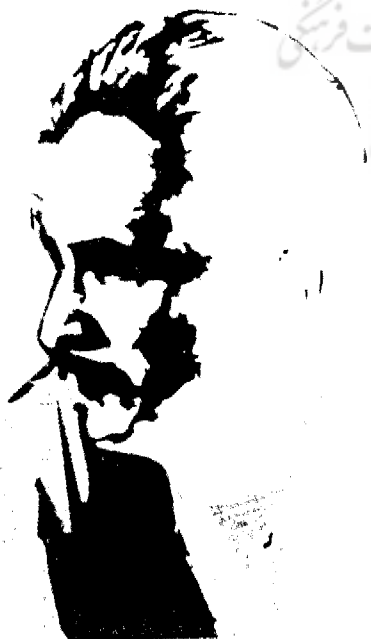
○ لطفاً در مورد مرحوم جمال الدین اسدآبادی و علامه اقبال و آرمان‌های مشترکی که داشتند در شرایط جهانی امروزی توضیح فرمایید.

□ متأسفانه من درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی اطلاعات زیادی ندارم ولی تا آن حد که می‌دانم وی شخصیت مهمی بوده و اقدامات زیادی را برای مردم جهت آگاهی و شناساندن ماهیت غروب و استعمار صورت داده است و آرزو داشت تا کشورهای اسلامی متحد، آزاد و خوشبخت باشند. اما آنچه که باید بگویم این است که او یک متفکر نبود و اندیشه خاصی نداشت. هر چند تعدادی از علمای مصر تحت تأثیر اندیشه و افکار او بودند اما من فکر نمی‌کنم که او هیچ فلسفه روشنی را در مورد اتحاد اسلامی دارا بود. اما در مقابل، شخصیتی چون علامه اقبال دارای خصوصیات ویژه فکری بود و پیرامون فلسفه حیات و آینده اندیشه مستقلی را ارائه نمود. رشته تحصیلی او فلسفه و الهیات بود که تا سطح دکتری ادامه داد و نظریات نوینی را پیرامون اقتصاد و فلسفه اجتماعی ارائه نمود و اولین کتاب او به نام اقتصاد در اسلام بود. وی به عنوان یک متفکر اسلامی برای وحدت عالم اسلامی نقش عمده و به سزایی را ایفا نمود و کتاب‌های زیادی را به رشته تحریر درآورد.

اقبال نه تنها یک متفکر و تئورسین اسلامی است بلکه واقع بین هم بود. او در سال ۱۹۳۰ میلادی طرحی را برای مسلمانان هند ارائه نمود تا آن‌ها بتوانند منطقه و سرزمین مستقلی برای خود داشته باشند و اشتباهاتی که در نظام پادشاهی گریبانگیر ملل اسلامی بود، چون فتوالیسم، سرمایه‌داری و زمین‌خواری، را از جامعه اسلامی بزداید و نظامی را که در عهد پیامبر و خلفای راشد ایجاد شده بود دوباره حاکم سازد. البته پاکستان و تشکیل آن نمونه‌ای از بازدهی خواب او بود گر چه نظام حکومتی آن مغایر با افکار علامه است. پیشگویی او پیرامون سرزمین مستقل برای مسلمانان شبه قاره به حقیقت پیوست اما خدا می‌داند که پیشگویی او در مورد اتحاد مسلمانان جهان چه موقع به واقعیت می‌پیوندد.

○ ما در آستانه پنجاهمین سال استقلال پاکستان قرار داریم، شما چه تحلیلی از موقعیت کنونی فرهنگ در این جامعه دارید؟

□ بهتر است به جای اینکه بگویم جشن پنجاهمین سالگرد پاکستان، بگویم که پنجاه سال وقت صرف شد و



در طول این مدت بسیاری از چیزها تغییر یافت. حزب مسلم لیگ که خود مؤسس پاکستان بود شعبه شعبه گردید و احزاب زیادی به وجود آمدند و سیاست‌بازی‌ها شروع شد که هیچ کدام اهداف اولیه ما را دنبال نمی‌کنند. امروزه حزب مسلم لیگ مجدداً به قدرت رسیده و اگر چه من درباره رهبران آن چیز زیادی نمی‌دانم اما شنیده‌ام که سنت گرا هستند و قصد دارند برای پیشرفت و استحکام کشور خدمت کنند. اگر چه تا به حال برای دین گامی به جلو نگذاشته‌اند ولی باید بدانند که اگر می‌خواهند کوشش‌هایشان مؤثر واقع شود باید برای اسلام کار کنند. از طرفی همان طور که متفکر الجزایر مالک بن نبی می‌گوید که عامل ایجادکننده اخلاق، هنر و اندیشه همیشه از مدیترانه به سوی منطقه آسیای جنوبی بوده است، این روند از سوی ایران به سوی شبه قاره جریان داشته است. همان طور که می‌دانیم، از قرن یازدهم هجری به بعد، در شبه قاره، شخصیت‌های علمی و ادبی بزرگ پا به عرصه وجود گذاشتند در حالی که در ایران، از قرن‌ها پیش در همان سال‌های اولیه ظهور اسلام شخصیت‌های عظیم علمی و ادبی، محدثین و فیلسوفان بزرگ به وجود آمدند که در هزاره اول اسلام تقریباً همه دانشمندان در همه جنبه‌های علمی و ادبی ایرانی بودند. در حالی که شخصیتی چون شیخ احمد سرهندی متعلق به هزاره دوم اسلامی است. هند سرزمینی است که قرن‌ها پادشاهان زیادی به آن حمله کردند و مذاهب مختلفی وارد هند شد. تصوف از ایران آمد، حقیقه از ایران آمد، نهضت شیعه از ایران آمد تا دوره همایون، یعنی هر چه متفکر و فیلسوف و فاتح بود از منطقه ایران به سوی هند سرازیر شد. همین آمد و رفت‌ها چهره هند را متغیر نمود. گر چه در خود هند نیز مردان بزرگی مطرح شدند اما در برابر آن‌ها که به سرزمین هند آمدند ناچیزند. مثلاً جنبش نقشبندی که مؤسس آن شیخ احمد سرهندی بود که حتی در آمریکا نیز آوازه‌اش پیچیده و یا قیام شاه ولی ... دهلوی و یا سید احمد بریلوی و نهایتاً محمد اقبال، خورشیدی که از شرق طلوع کرد. ما مولانا مودودی را داریم که نظیر او راکمتر می‌توان یافت. البته اعتراف می‌کنم شخصیتی چون دکتر علی شریعتی و یا حسن البنا و سید قطب نویسندگان بزرگ و چیره‌دستی بودند. اما به استثنای دکتر شریعتی، حسن البنا و سیدقطب در مرتبه و مقامی نیستند که با مولانا مودودی مقایسه شوند. جنبش پاکستان با شعار «اسلام» آغاز گردید و همین شد که مسلمانان هند را متحد کرد.

○ با تهاجم فرهنگی غرب، به نظر شما فرهنگد و سنت‌های ما تحت تأثیر این تهاجم چه تغییراتی نموده و ما به کدام سو می‌رویم و نتیجه این حالات چه خواهد بود؟

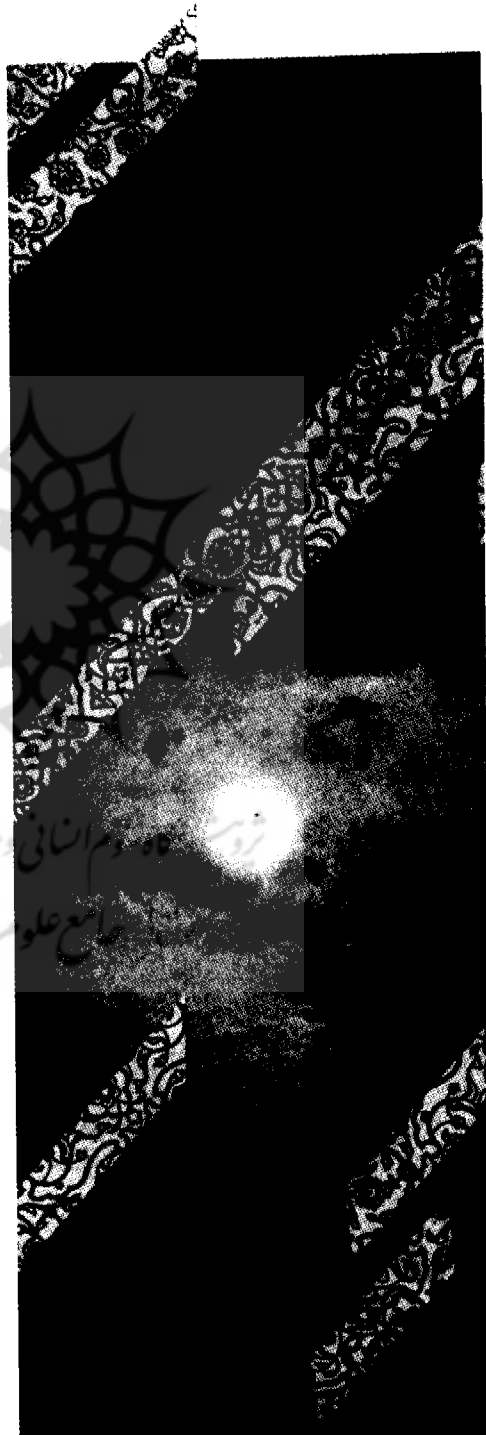
□ تهاجم فرهنگی غرب موجب گردیده تا بنیان‌های اعتقادی و ایمانی ما متزلزل گردند. اولین تهاجمات فرهنگی علیه مسلمانان از اسپانیا شروع شد. مسیحیان جمود و سکوت خود را شکستند و با یافتن نقطه ضعف مسلمانان، ما را به عیش و عشرت مشغول ساختند و ما از اوج تمدن و تلاش‌های سازنده سقوط کردیم و به صفر رسیدیم. از بطن این رابطه نامشروع فرزند ناخلفی به وجود آمد که یک فرهنگ ضددینی و ضدمذهبی بود و یهودیان نقش کلیدی و به سزایی را در شکل‌گیری آن داشتند و نتیجه آن شد که در مرحله بعد از رنسانس، مذهب کاملاً در جامعه خنثی گردید. با قدرت گرفتن نظام بی‌هویت، کینه‌توز و ضدمذهب در اروپا، آن‌ها کشورهای جهان سوم و اسلامی را مستقیماً مورد حمله قرار دادند و با اشغال و استعمار آن‌ها، رژیم‌هایی را بر سر کار آورده و می‌آورند که دست‌نشانده و وظیفه‌خوار آن‌ها هستند و طرح‌ها و تدبیرهای آن نظام شیطانی را اجرا می‌کنند. آن‌ها سنت‌ها و فرهنگ بومی ملل را از بین می‌برند و فرهنگ غربی را جایگزین آن می‌کنند. در حال حاضر فرهنگ غربی آن چنان در میان ملل اسلامی نفوذ کرده و ریشه دواینده که حتی ایران هم نمی‌تواند ادعا کند از اثرات سوء این فرهنگ غربی در امان است. وارد هر خاندهای که می‌شوید اثری از فرهنگ غرب را مشاهده می‌کنید. مسئله حکومت و قانون مسئله دیگری است اما آنچه که در چهارچوب خانه صورت می‌گیرد ریشه در فرهنگ غربی دارد که نمونه آن عربستان سعودی است. زنان در خارج از خانه مجبورند چادر و روبند بپوشند اما در خانه‌های خود با لباس‌های کوتاه و غربی می‌باشند که این همان فرهنگ غرب است که حاکم گردید.

اکنون تمام جهان را فرهنگ ساخته غرب احاطه کرده و ما که هویتمان وابسته به مذهب و دین است با این حال هویت اصلی ما پاپان پذیرفته و رنگ و بوی غربی گرفته است.

در حال حاضر دو چیز دیگر باقیمانده است که به

بررسی آن‌ها می‌پردازیم. مسئله فرهنگ که تکلیفش معلوم است، آنچه که باقی می‌ماند یکی استقلال اقتصادی و دیگری عدم وابستگی و خودمختاری سرزمینی می‌باشد که آن‌ها را هم یا بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در حال پایان دادن به آن‌ها هستند یا ابرقدرت‌ها دنیا را به مناطق مختلف تقسیم کرده‌اند و خودمختاری جغرافیایی را در معرض خطر قرار داده‌اند. به طور مثال منطقه‌ای را «منطقه اقیانوسیه» نام‌گذاری کرده‌اند و تحت عنوان «برنامه همکاری‌های منطقه‌ای» آن‌چنان به زیر سلطه خود کشیده‌اند که نجات از آن غیرممکن به نظر می‌رسد. در منطقه ملل اسلامی - عربی دقت کنید اسرائیلی‌ها و صهیونیست‌ها چه کرده‌اند. آن‌ها تمام کشورهای عرب را فتح کرده‌اند و تابع خود نموده‌اند. سرمایه، نیرو و رنج از عرب‌های بیچاره است، اما مدیریت، نظارت، برنامه‌ریزی، طراحی و نهایتاً بهره‌برداری مطلق از سوی یهودیان می‌باشد. به بیان دیگر یهودیان تحت عنوان «توسعه اقتصادی» سرشیر و خامه را نوش جان می‌کنند و نصیب عرب‌های اغوا شده آبی است که به رنگ شیر است. این برنامه و فلسفه کار آن‌هاست و چنین کرده‌اند که در حال حاضر ایمان را از دل و ذهن ما ربوده‌اند و ما را شدیداً تحت فشار اقتصادی گذاشته‌اند اینجا هم دنیای ما را گرفته‌اند و هم آخرت و ایمان ما را به یغما برده‌اند.

سومین چیز یا آخرین سنگر ما، خانه‌های ماست که ما آن را چهاردیواری خود می‌نامیم. یک نظام حاکم در این چهاردیواری خود داریم به نام شرم و حیا. ارزش‌هایی که هنوز می‌توان گفت زنده باقی مانده‌اند اما تحرکات و تهاجمات بسیاری علیه آن در حال شکل گرفتن است. کنفرانس قاهره و کنفرانس زنان در پکن را مشاهده کنید، دو نمونه روشن از این تهاجمات است. در قاهره که دروازه اسلام از سوی غرب است و پیوندهنده آفریقا و آسیا و پکن که مهد تمدن شرق است، در این دو جا تحت شعار تساوی حقوق زن و مرد، می‌خواهند تمام ارزش‌های خانوادگی را از بین ببرند. آن‌ها با بیرون کشیدن زن از این حریم و حرمت می‌خواهند نظام خانوادگی را متزلزل نمایند و آخرین سنگر ما را اشغال کنند. این تنها پناهگاه و سنگر مسلمانان است که باقی مانده و تنها زمانی می‌توانیم در مقابل حمله دشمن مقاومت کنیم که مسلح به



یک سلاح قوی که توان پاسخ به آن حمله را دارا باشد باشیم.

به طور مثال ما هنوز نتوانسته‌ایم با حمله شبکه‌های تصویری جهانی چون BBC و CNN مقابله کنیم و هیچ طرح و برنامه‌ای هم نداریم و اگر در کشورهای ما حکومت‌ها نخواهند کاری کنند، ما هم نمی‌توانیم اقدامی نماییم.

○ به نظر شما چرا امروزه شخصیت‌هایی چون علامه اقبال یا شیخ احمد سرهندی کمتر دیده می‌شوند و کلاً علت فقدان چنین شخصیت‌هایی در شرایط فعلی چیست؟

□ شما می‌گویید که در این زمان افرادی نظیر اقبال و سرهندی یافت نمی‌شوند، این کاملاً درست است ولی می‌خواهم بگویم که مولانا مودودی شخصیتی مربوط به گذشته نیست، بلکه مربوط به زمان حاضر است، بلکه درست است بعد از آزادی پاکستان شخصیت‌هایی بزرگ و تأثیرگذار را نتوانسته‌ایم در جامعه خود بیورانیم. علت این نقصان نه تنها اشتباهات و ندانم‌کاری‌های ماست بلکه دشمن نیز مانع راه بوده و ما را به سوی انحطاط و پستی هدایت نموده است. زمانی که در سال ۵ - ۱۹۴۹ «قرارداد استقرار نظام اسلامی» در پاکستان به تصویب رسید، غرب به این اندیشه افتاد که تحولات غیرمنتظره‌ای در حال صورت گرفتن در پاکستان است. در نتیجه لیاقت علی‌خان مؤسس این طرح را به قتل رسانیدند و پس از آن نیز هیچ یک از رژیم‌های حاکم این جرأت و استقلال را نداشت تا آن طرح را عملی نماید و اگر هم خواستند پایدار نماندند. این است که می‌بینیم، عمر حکومت‌های ارتشیان و نظامیان بیش از رژیم‌های مردمی است. و بدون شک تمام حکومت‌های نظامی ما نیز تحت سلطه قدرت غرب بودند. همین امر موجب به وجود آمدن عدم ثبات و استحکام در کشور شده و کشوری که دارای ثبات و اقتدار نباشد هرگز به مقاصد خود دست نخواهد یافت.

○ آقای دکتر لطفاً توضیحاتی حول محور عوامل توسعه یافتگی و عدم توسعه بفرمایید؟

□ در حال حاضر، کشورهای توسعه‌یافته به کشورهایایی اطلاق می‌شود که در صنعت، تکنولوژی، تولید، اقتصاد پیشرفت داشته و سطح بهبود و رفاه اجتماعی بالایی داشته باشند.

اما حقیقت این است که ما به جامعه‌ای توسعه‌یافته می‌گوییم که در آن اخلاق والا، تقوی و مراتب و نزدیکی به حق وجود داشته باشد. به نظر من ما جوامعی را که به

خدا نزدیک‌ترند باید توسعه‌یافته و مترقی بنامیم. اگر چه این مسئله امری ایده‌آل است، اما آنچه که امروزه برای توسعه و ترقی ملاک قرار گرفته استاندارد بالای سطح زندگی، میزان تکنولوژی و صنعتی شدن و سطح مدنیت مردم در مقایسه با استانداردهای شهرنشینی می‌باشد. گرچه یکی دیگر از معیارهای توسعه‌یافتگی میزان نرخ سواد می‌باشد که بسیار مهم نیز شمرده می‌شود.

○ امروزه ما معتقدیم که غرب در امور مادی و دنیوی توسعه یافته و شرق از نظر اندیشه و فکر پیشرفت نموده است. حال نظر شما درباره این تضاد و تصادم بین غرب و شرق چیست؟

□ این روزها تقسیم بین شرق و غرب کار بسیار مشکلی است، به ویژه در مقایسه تکنولوژی و علوم؛ مثلاً چین و یا ژاپن را ما باید در شمار شرق به حساب بیاوریم یا غرب؟ زیرا این دو کشور در زمینه تکنولوژی و اقتصاد بسیار پیشرفت کرده‌اند و از بعضی کشورهای غربی نیز جلوتر هستند. در حال حاضر همان میزان از توسعه‌یافتگی که در غرب استاندارد شمرده می‌شود در شرق نیز وجود دارد. پس از این لحاظ مسئله شرق و غرب و تقابل آنها متفی است.

باید بگویم که اروپا و آمریکا در عنوان کلی غرب، هیچ‌گاه این موفقیت را اجازه نمی‌دهند برای ما به وجود بیاید تا ما بتوانیم به همان اندازه پیشرفت کنیم. راه‌حلی که به نظر می‌رسد این است که ما از قدرت افراد (Man Power) استفاده بريم. اگر ما بتوانیم سیل جمعیت انبوه خود را به تحرک و انقلاب و ادار سازیم، آن وقت غرب دیگر نمی‌تواند راه پیشرفت ما را مسدود کند. نمونه ایران، پیش چشم ما وجود دارد. زمانی که مردم قیام کردند، غرب و شاه ایران با تمام قدرتشان نتوانستند در مقابل آن‌ها ایستادگی کنند. بنابراین برای دست‌یافتن به این هدف در پاکستان ما هم باید از این عوامل استفاده کنیم. شیعه و سنی باید با هم متحد شوند و یک جامعه متحد را ایجاد نمایند. آن وقت مشاهده خواهیم کرد هیچ قدرتی وجود نخواهد داشت که راه پیشرفت ما را مسدود کند.

○ لطفاً نظر خود را راجع به تقابل اسلام و غرب و ماهواره‌های غربی که امروزه به شدت گسترش یافته و فعال می‌باشند و در تمام جهان سلطه یافته‌اند بفرمایید؟

زیرا ما کشور خود را تحت لوای اسلام و شعار لاله الا الله بنا کردیم. در آن زمان این اتفاق بزرگ‌ترین واقعه تاریخی محسوب گردید، آن هم در تاریخ اسلام. کشورهای چون ایران و مصر از قبل وجود داشتند اما پاکستان اولین کشوری بود که به نام اسلام تأسیس گردید. هدف این بود که مسلمانان در کشوری زندگی کنند که احکام و قوانین اسلامی در آن اجرا گردد. اما اکنون همه مردم ما آن اهداف را فراموش کرده‌اند. ما مستحق عقوبت و سزا هستیم زیرا به آرمان خود وفادار نمانده‌ایم. حال اگر خداوند کریم بر ما لطف کند آن چیزی دیگر است.

○ با توجه به اینکه امروزه اسلام و مسلمین ناتوان و ضعیف شده‌اند، این ایده‌آل که اسلام در سراسر جهان گسترده خواهد شد چه تکلیفی پیدا می‌کند؟ آیا غرب به اسلام پی می‌برد و آیا اسلام به دست آن‌ها توسعه می‌یابد؟ یا نه، امید چندانی وجود ندارد که اسلام در غرب پیشرفت کند؟

□ من شدیداً با این مطلب مخالف هستم. این نظریه توسط جهان سومی‌های مسلمانی به وجود آمده که به اروپا و غرب مهاجرت کرده و زندگی می‌کنند. آن‌ها از زندگی خود در آنجا لذت می‌برند و خیال می‌کنند که مردم غرب به اسلام رو می‌آورند و به آن یقین پیدا می‌کنند در حالی که اسلام متعلق به شرق است. اسلام دین پیامبران است و این حدیث پیامبر که می‌گوید: «یخرج الناس من المشرق» مؤید این ادعاست.

○ جایگاه فرهنگی آسیا را در جامعه کنونی چگونه می‌بینید؟

□ آسیا و مشرق زمین، گهواره مذاهب و روحانیت است. اسلام، مسیحیت، یهود و هندویسم و دیگر ادیان بزرگ از این سرزمین سربرآوردند و در سراسر جهان گسترش یافتند. سرزمین غرب دارای هیچ پیش زمینه و تاریخی نیست و در حقیقت فاقد هرگونه دورنمای فرهنگی می‌باشد. حال در اروپا هر چه که در اختیار دارند میراث رسیده از عرب‌ها و مسلمانان است. ما مسلمانان در پی عیاشی و بطالت افتادیم و آن‌ها با چشم باز به سوی آینده حرکت کردند و این شد که اکنون ما مسلمانان دنباله‌روی اروپاییان هستیم و چاره‌ای جز این هم نداریم.

○ نظر شما راجع به شخصیت امام راحل چیست؟

□ بدون شک، آیت ... خمینی دارای یک شخصیت برجسته و والا بود و کسی نیست که این واقعیت را تکذیب کند. او یک رهبر بزرگ بود. به نظر من بزرگ‌ترین اقدام وی این بود که در جامعه اسلامی تحرک ایجاد کرد.

□ نظر قطعی من این است که ما باید به شدت جلوی ماهواره‌ها را بگیریم. ما باید فرهنگ خود را معرفی کنیم و آن را مردم پسند کنیم و در مقابل، فرهنگ غرب را بی‌نقاب کرده و چهره خشن و زشت آن را به مردم معرفی کنیم. ما باید برنامه‌های آموزشی و تفریحی جذاب و سالمی را از طریق تلویزیون پخش کنیم تا بدین وسیله سطح اطلاعات عمومی و درک و فهم مردم ارتقا یابد. اما سؤال این است که چه کسی باید این کار را بکند؟ مردم که امکانات ندارند و دولت هم که ...؟

○ در مورد مدرنیسم و پست مدرنیسم در جهان و به ویژه در پاکستان چه نظری دارید؟

□ به نظر من پست مدرنیسم در اصل همان اسلام است. در حقیقت اسلام همان مقصد و مقصود بشریت است که دانسته و نادانسته همه به همان سو می‌روند. همچنان که در این مورد اقبال می‌گوید:

هر کجا بینی جهان رنگ و بو

امروزه نیز انسان‌ها در جستجوی شخصیتی چون پیامبر گرامی می‌باشند. پس پست مدرنیسم ریشه در اسلام دارد و اسلام نیز همان هدف و ایده‌آل بشریت می‌باشد. گرچه قبل از اسلام، قوم عرب بدترین بی‌تمدن‌ترین اقوام جهان محسوب می‌گشتند. جنایت برایشان عادتی مطلوب بود. اما با ظهور اسلام آن‌ها به پیامبر اکرم به عنوان رسول خداوند ایمان آوردند و احکام قرآن و دین مقدس را عمل کردند و بدین صورت پایه گذار یک تمدن نوین شدند. آن‌ها کسی را اطاعت کردند که حق با او بود اما امروزه عرب‌ها تنها خدمتگزار زورمداران و قلدرانی چون آمریکا و روسیه شدند و واشنگتن را قبله خود قرار داده‌اند. حدیثی از پیامبر نقل شده است که می‌فرماید: «آنچه که بر امت من می‌گذرد همان است که در گذشته بر قوم بنی‌اسرائیل گذشت.»

حال مشاهده کنید بر اساس چه بنیان و اندیشه‌ای اسرائیل به وجود آمد. اکنون اسرائیل بعد از پنجاه سال که از تشکیل آن می‌گذرد، اقدام به تخریب مسجدالاقصی نموده است و صدایی از عرب‌ها بر نمی‌خیزد که این یک جنایت از سوی عرب‌هاست. و ما پاکستانی‌ها شاید از نظر جنایت در میان امت مسلمان در درجه دوم قرار داریم،

این است که مجدداً باز می‌گردیم به حرف اول من. شما تشنجات جدید بین چین و پاکستان را مشاهده کنید که در راستای همین سیاست‌های آمریکاست و می‌خواهند بین این قطب که نسبت به آن‌ها احساس خطر می‌کنند، فاصله ایجاد کنند و از هم دور سازند. حال افغانستان، ایران و پاکستان در این میان باید مشکلات موجود را حل کنند و شیمه و سنی با هم متحد شوند و شیمیان پاکستان تابع قوانین عمومی کشور شوند و همان راهی را بروند که ایران اختیار کرده است. والا تمام تلاش‌ها و کوشش‌های ما و شما به نتیجه‌ای نخواهد رسید.



مردم تنها در انتظار امام زمان بودند و فکر می‌کردند تا امام زمان ظهور نکند آن‌ها نمی‌توانند در وضعیت حاکم بر جامعه مسلمانان تحولی ایجاد کنند. اما وی به مردم ثابت کرد که هر مسلمان وظیفه و مسئولیتی دارد که تا زمان ظهور امام زمان باید آن مسئولیت را به انجام برساند. البته وی کتابی را به تحریر در آورده به نام حکومت اسلامی. البته من این کتاب را نخوانده‌ام اما از کسانی که مخالف ایران و مذهب اثنی عشریه هستند شنیده‌ام که در این کتاب آمده است که مرتبه و مقام معصومین آن چنان متعالی است که حتی انبیای کرام و ملائک نیز نمی‌توانند به آن مقام دست یابند! آیا مقام ائمه از حضرت پیامبر بالاتر است؟ آیا واقعا وی در کتاب خود چنین نوشته است؟ آیا کتاب وی یک استثنا است؟

البته من فکر می‌کنم این شایعاتی است که دشمنان تشیع و ایران ساخته‌اند والا فکر نمی‌کنم ایشان چنین حرفی زده باشند؟

○ نظر جناب عالی درباره اظهارات جدید فوکویاما درباره «پایان تاریخ و سرآمدن عصر مذهب در تمدن بشری»

چییست؟

□ آنچه که فوکویاما در کتاب پایان تاریخ (End of history) خود نوشته به نظر می‌رسد چون تراوشات فکری آدمی است که از مستی و نشئه شراب، خراب و بی‌عقل گشته است. امر به این آقا مشتبه گشته و دنیا را رو به فنا می‌بیند. در اینجا، هتیکتور (Hatictor) جواب صحیحی به او داده است و به نظر او، اعتقادات فروید در برابر اندیشه فوکویاما دارای اثرات سوء کمتری می‌باشد. به نظر من سیاست‌های جاری دولت ایالات متحده آمریکا با مشورت کسانی چون او تدوین می‌یابد. آن‌ها در مجموع بیست تمدن را مورد شناسایی قرار داده‌اند که دوازده تمدن از بین رفته و از هشت تمدن باقی مانده یکی تمدن خود آن‌هاست و از هفت تمدن دیگر پنج تمدن بی‌خطر معرفی شده است. می‌ماند دو تمدن که یکی متعلق به تمدن چین است و دیگری تمدن اسلامی که با واقعیت‌های جوامع امروزی مطابقت دارد. آنچه که در سیاست‌گذاری‌های آمریکا اعمال می‌گردد این است که «آسیا و اقیانوسیه را باید از اسلام دور نگاه داشت».